



حسین علیزاده:

هسته اصلی «نی‌نوا» مربوط به سال ۱۳۵۶ است

فرهیختگان | مهر ۱۳۶۲ موسسه فرهنگی هنری ماهر آل‌بومی از حسین علیزاده به نام «نی‌نوا» منتشر کرد که خیلی زود به یکی از مشهورترین آلبوم‌های علیزاده تبدیل و از محبوبیت خاصی برخوردار شد. «نی‌نوا» دومین آلبوم علیزاده بود که برای ارکستر ساخته بود. پیش از آن او در همین سبک و سیاق سرودی برای روز کارگر ساخته بود.معروف است که هسته اصلی نی‌نوا مربوط به سال ۱۳۵۶ است که علیزاده به دلیل علاقه به دستگاه نوا، از این دستگاه برای نوشتن قطعه نی‌نوا استفاده و آن را با ارکستر زهی ادغام کرده است. برداشت‌های مختلفی از این قطعه

مرگ ارجمند، بازیگری که به هوش نیامد

فرهیختگان | او سال‌ها در سینما، تئاتر و تلویزیون بازی کرد و نقش‌های خاطره‌انگیزی از خود به جا گذاشت. انوشیروان ارجمند که پس از یک دوره بیماری در بیمارستان هوشیاری خود را از دست داده بود بالاخره روز یکشنبه ۲۳ آذر چشم از دنیا بست. او متولد سال ۱۳۲۰ در زاهدان بود و با بردارش داریوش ارجمند حضوری موفق در سینمای ایران داشت. او پدر برزو ارجمند نیز بود که در این سال‌ها یکی از بازیگران طنز تئاتر و تلویزیون است و خوانندگی و نوازندگی را ادامه داده است. او از دهه ۴۰ کارش را با بازیگری و کارگردانی در مشهد آغاز کرد و بعدها به تهران آمد و جزء بازیگران سرشناس ایران شد. انوشیروان ارجمند در ۷۲ سالگی چشم از جهان فرو بست.

ادب‌وهنر



دوشنبه ۲۴ آذر ۱۳۹۳ | ۲۲ صفر ۱۴۳۶ | ۱۵ دسامبر ۲۰۱۴ | شماره ۱۵۴۸

www.FarhEEKhtegan.ir

Mon | 15 Dec 2014 | vol.06 | No. 1548

گزارش اول



است و من اسم این قطعه را خیلی دوست داشتم؛ چرا که یک اسم موسیقایی بود و اسمی فارسی است و نوع هارمونی آن با هم قطعات فرق دارد.»

در آن زمان به من پیشنهاد شد قطعه‌هایی برای جنگ بسازم اما من قبول نکردم. بنابراین «نی‌نوا» مربوط به حس و حال آن زمان می‌شود.در آن دوران تغییرات ما با دشواری همراه بود و بیشتر عصرها و شب‌ها در خاموشی بودیم. نخستین باری که فخرالدینی به من گفت که این قطعه‌ای که داری می‌سازی چه رنگی است؟ به سرعت گفتم رنگ غروب است؛ یعنی آن احساسات باعث شد «نی‌نوا» را بسازم و برای من یک حالت مثنوی داشت و ترجیح دادم بدون کلام باشد. نی‌نوا به معنی نوای نی

«این قطعه را زمان جنگ نوشتم. بارها به من پیشنهاد شد درباره جنگ موسیقی بنویسم اما ننوشتم.هسته اصلی اثر موسیقایی «نی‌نوا» مربوط به سال ۱۳۵۶ می‌شود. من به دستگاه نوا علاقه داشتم و از این دستگاه برای نوشتن این قطعه استفاده کردم و بعد روی آن کار و آن را با ارکستر زهی ادغام کردم. زمانی که این قطعه را می‌ساختم، همراه با نوشتن نت‌های آن گریه می‌کردم. آن زمان دوره جنگ بود. من همیشه نتایج جنگ را می‌دیدم؛ همه چیز را در هاله‌ای می‌دیدم که مثلاً نتیجه جنگ چیست؟

مهم علیزاده تا امروز شده است عده‌ای آن را یک قطعه مذهبی می‌دانند ولی خود علیزاده آن را خاطره‌نویسی موسیقایی از سال‌های آغازین دهه ۱۳۶۰ می‌داند و از آن به‌عنوان تجربه‌ای شخصی یاد می‌کند. این روزها به مناسبت اربعین، بار دیگر قطعه درخشان «نی‌نوا» حسین علیزاده از تلویزیون بارها و بارها پخش شد. در همین حال و هوا است که خبرگزاری ایسکانیوز به سراغ حسین علیزاده رفته و مساله چگونگی ساختن نی‌نوا را از سازنده‌اش جویا شده است. در همین پرسش و پاسخ است که علیزاده درباره روند ساخت این قطعه می‌گوید:

نگاهی کوتاه به مجموعه «حالم خوب نیست»

بین عشق، اندوه و حسرت



فرحناز علیزاده

داستان‌نویس

اول، تمرکز نویسنده بیشتر بر تقابل بین زن–مرد است ولی هرچه در متن پیش می‌رویم در کنار این تقابل، با تقابل‌های دیگر و به‌خصوص مسائل و معضلات اجتماعی بیشتری روبه‌رو می‌شویم. از این‌روی می‌توان گفت بیشتر کشمکش‌های داستانی این مجموعه از کشمکش بین فرد با فرد به کشمکش‌های درونی فرد با درون خود تمرکز می‌یابد.نویسنده با تمرکز بر جنس مونث از کودکی تا جوانی و سپس میانسالی زنان؛ به تنهایی و دیدگاه آنان به مقوله عشق نظر دارد. عشق و تنهایی زنی که نامش تنها در لیست بیمه کارمندان مرد است و می‌خواهد در لحظه‌های آخر نیز مدافع مرد باشد. (خاک خیس) از زن جوانی که نگاهش به مقوله دوستی و عشق، به حتم صدها قدم از مرد دور است و با او فاصله دارد (کافی‌شاپ) از زنی کارمند با روزمرگی‌هایی که او را به پوچی رسانده تا دیگری که نام‌خانوادگی خودش را در شناسنامه به فرزند می‌دهد (فردا روز دیگری است) و آن‌طرف‌تر زنی که تنهایی‌هایش روی نیمکت به این نتیجه می‌رسد «زن قد کوتاه، لاغر و سیگاری از زن خوشگل قد بلند هفت‌ماهه حامله‌بتر است.» (ص ۴۱)

زنان ابتدایی مجموعه حالم خوب نیست گرچه در ابتدا متغعل هستند اما در انتها دست به ساختار شکنی می‌زنند و در پی ارتباط با دیگری پا پیش می‌گذارند. «داستان (نامه) حکایت زن و مرد است که از کودکی عاشق هم هستند، ولی هیچ کدام جرات گفتن حسش را به دیگری ندارد. این فراغ و جدایی زمانی از بین می‌رود که زن بعد از سال‌ها در پی یافتن حس و نگاه مرد نسبت به خودش، به او نامه می‌نویسد که همین امر سرآغازی برای دوستی مجدد و ازدواج‌شان می‌شود. داستان موضوع انشءاً، با فرمت کاغذ امتحانی از دیدگاه دختری در مقطع سوم راهنمایی روایت می‌شود که نگاه خود و اطرافیان‌ش را نسبت به «چگونه می‌توان خوب زندگی کرد؟» به کنکاش می‌کشاند. متنی اندیشه‌محور که ذهنیت خواننده را به چالش وامی‌دارد. در داستان «تو» طباطبایی از شیوه یادداشت روزانه برای روایت داستانی بهره می‌برد.مردی بعد از دست دادن همسرش متوجه می‌شود به غیر از او دیگری نیز برای قبر همسرش مرتباً گل می‌آورد. عدم تعادل داستانی، بانی کشمکش ذهنی مرد شده و در پی یافتن دیگری بعد از گذار از ماجرا‌ها، خواننده را با خود برای یافتن جواب و فرد ناشناس همراه می‌کند.

مجموعه «حالم خوب نیست»، از نثری پیراسته برخوردار است و خوش‌انراحتی را با خود به همراه می‌آورد ولی آنچه باعث می‌شود بعد از خواندن تمامی این داستان‌ها آنها را به فراموشی سپارم شاید چند نکته باشد. اول آنکه نویسنده از معضلات و مسائلی و حتی آدم‌هایی ملموس و قابل لمسسی می‌گوید که شاید بارها در داستان‌های دیگران را حتی زندگی عادی بی‌ان روبه‌رو بوده‌ام؛ آدم‌هایی که در حسد آدم مانده‌اند نه شخصیت داستانی با تمام ریزه‌کاری‌هایشان؛ پس بیشن یا اندیشه جدیدی به من که پیگیر ادبیات هستم، اضافه نمی‌کند و همان‌جور که راحت می‌خوانم‌شان راحت هم فراموش‌شان می‌کنم. به عبارت دیگر شخصیت‌هایی نیستند که ذهنم را برای مدت‌ها با خود درگیر کند (این تنها نظر گاه من خواننده است)

از سمت دیگر گرچه بعضی داستان‌ها از دیدگاه غیرهمجنس نویسنده (مرد) نوشته شده است، ولی رد پای نویسنده زن پس و پشت روایت نهفته است، به اعتقاد نگارنده لحن و زبان مردانه در داستان‌ها به خوبی رعایت نشده. بعضی از داستان‌ها نیز مانند داستان «تو» با مقدمه طولانی‌اش ضربه را از متن می‌گیرد در حالی که معتقدم اگر داستان از عدم تعادل آغاز می‌شد «چرا هر بار می‌آیم سر خاکت، یک دسته گل آفتابگردان آبی‌جاست؟ چه کسی غیر از من می‌دانست که تو عاشق آفتابگردانی؟» (ص ۱۰۰) تلنگر موفق تری به ذهن خواننده وارد می‌کرد و می‌توانست بهتر او را با متن درگیر کند. به هر روی مجموعه داستان خاتم فائزه طباطبایی را به‌عنوان کار اول دوست داشتم و از خواندنش پیشیمان نیستم. شما نیز می‌توانید در خوانش این داستان با من هم تجربه و سهیم شوید. به‌امید کارهای بعدی ایشان.

حالم خوب نیست

نوشته: فائزه طباطبایی

نشر: ققنوس

چاپ اول: ۱۳۹۳

“

در چند داستان اول، تمرکز نویسنده بیشتر بر تقابل بین زن–مرد است ولی هرچه در متن پیش می‌رویم در کنار این تقابل، با تقابل‌های دیگر و به‌خصوص مسائل و معضلات اجتماعی بیشتری روبه‌رو می‌شویم. از این‌روی می‌توان گفت بیشتر کشمکش‌های داستانی این مجموعه از کشمکش بین فرد با فرد به کشمکش‌های درونی فرد با درون خود تمرکز می‌یابد.نویسنده با تمرکز بر جنس مونث از کودکی تا جوانی و سپس میانسالی زنان؛ به تنهایی و دیدگاه آنان به مقوله عشق نظر دارد. عشق و تنهایی زنی که نامش تنها در لیست بیمه کارمندان مرد است و می‌خواهد در لحظه‌های آخر نیز مدافع مرد باشد. (خاک خیس) از زن جوانی که نگاهش به مقوله دوستی و عشق، به حتم صدها قدم از مرد دور است و با او فاصله دارد (کافی‌شاپ) از زنی کارمند با روزمرگی‌هایی که او را به پوچی رسانده تا دیگری که نام‌خانوادگی خودش را در شناسنامه به فرزند می‌دهد (فردا روز دیگری است) و آن‌طرف‌تر زنی که تنهایی‌هایش روی نیمکت به این نتیجه می‌رسد «زن قد کوتاه، لاغر و سیگاری از زن خوشگل قد بلند هفت‌ماهه حامله‌بتر است.» (ص ۴۱)

”

عطا حسینیان | شاید

کمتر کسی بداند که در شمال‌غربی‌ترین نقطه تهران در بالای حصارک، آنجا که شهر به پایان می‌رسد سوله کوچکی باشد برای تمرین جمع کوچکی از هنرمندان تئاتر که برای شروع نمایش‌شان تا کمتر از چند روز دیگر در عصرهای این پاییز نه‌چندان سرد آماده می‌شوند.

تمرین «ننه دلاور»

در کوره آجرپزی

پیدا کردن آدرس در آن نقطه از تهران سخت و دشوار بود، پرسان‌پرسان کوجه مورد نظر را پیدا کردیم. محوطه بیشتر شبیه باغی قدیمی بود، در انتهای محوطه مناره‌ای آجری، بلندی قدش را از همه درختان کاج و چنارهای آن باغ به رخ می‌کشید. مخروطی آجری که از گذشته این باغ و محوطه خبر می‌داد روزگاری در این محل کوره آجرپزی وجود داشته و از آن کوره تنها همین دودکش با یادگار باقی مانده بود. سوله تمرین گروه نمایش در همین باغ قرار داشت، جایی که قرار بود میزبان محمود دولت‌آبادی، خالق «کلیدر» باشد.

پروژکتورهای نصب‌شده روی سقف سوله به خوبی گویای این موضوع بود که این سوله تنها برای تمرین نمایش ایجاد شده و خاموش و روشن شدن چراغ‌های رنگارنگ آن از سوی متصدی که در گوشه‌ای از سالن در مقابل لپ‌تاپی ایستاده بود فضای سوله را بیش از هر چیزی شبیه سالن نمایش تئاتر می‌کرد. اندکی از ورود ما که گذشت همه اعضای گروه مشغول گرم کردن خود شدند. حرکات ورزشی و کششی را به سرعت و بدون توجه به حضور ما انجام می‌دادند تا با آمدن محمود دولت‌آبادی اجرایشان را آغاز کنند.

ما قدیمی‌ها عادت‌مان است

چای را فقط با قند می‌خوریم دولت‌آبادی سه وقت وارد سوله شد با همان ظاهر همیشگی. سینی چایی را که برایش آوردند استکان چای را برداشت و لحظه‌ای بعد به آرامی گفت: «ما قدیمی‌ها عادت‌مان است چای را فقط با قند بخوریم.» محمدمهدی شجاعی، کارگردان نمایش در ابتدا از دولت‌آبادی برای حضور و تماشای نمایش تشکر کرد و از او رخصت گرفت. دولت‌آبادی با شروع نمایش اندکی روی صندلی جابه‌جا شد، پای چپش را روی پای راست انداخت، کاپشنش

را در میان دستان خود گرفت و غرق در تماشای نمایش شد. نمایش با ورود دو بازیگر روی سکوی آهتین شروع شد، فضای کوچک سالن و وجود وسایل دکور اندکی کار را برای بازیگران سخت می‌کرد، فضای سرد سوله و نبود وسایل گرمایشی هم سبب شد تا در اواسط نمایش دولت‌آبادی به آرامی کاپشن خود را بر تن کند.

زمان نمایش بیشتر از یک ساعت بود و در همه این مدت دولت‌آبادی به دقت بازی‌ها را تماشا می‌کرد و هرازگاهی هم توضیحی از کارگردان می‌خواست یا نکته‌ای را به او تذکر می‌داد.

یک نقد و دو راه‌حل

دولت‌آبادی نقدش را از انتهای نمایش آغاز کرد و گفت: «صحنه آخر می‌تواند تمام نتیجه کار شما را ضایع کند، زیرا با توجه به روحیه ما ایرانی‌ها وقتی «ننه دلاور» جنازه‌بچه کوچک را روی گاری حمل می‌کند، نمایش در آن احوال به اوج می‌رسد و تماشاجی انتظار دارد نمایش در این نقطه تمام شود. خود من در آن صحنه دیگر انتظار نداشتم نمایش ادامه پیدا کند و موضوعاتی را نشان دهد که تماشاجی کاملاً به آن واقف است.» دولت‌آبادی نقدش را که گفت بلافاصله راه‌حلش را هم بیان کرد و رو به کارگردان نمایش ادامه داد: «دو



راه برای حل این مساله وجود دارد یا در ابتدای نمایش کشته شدن فرزند بزرگ ننه دلاور یعنی قسمت پایانی نمایش گنجانده شود یا در قسمتی که نمایش به اوج می‌رسد و تماشاجی انتظار تمام شدن نمایش را دارد، یعنی همان وقتی که دختر کوچک ننه دلاور کشته می‌شود، سر نوشت پسر بزرگ ننه دلاور نیز نشان داده شود.» خالق «کلیدر» به طبل در دست فرزند ننه دلاور اشاره کرد و گفت: «این طبل کوچک برای این نمایش مناسب نیست، زیرا این طبل برای خبردار کردن مردم است و باید بسا صدای بسم و دراماتیک خود با هم بسام‌بام و به صورت ایستاده نواخته شود تا این موضوع را به تماشاجی القا کند.»

خوردن دیالوگ

در تئاتر امروز ما، اپیدمی است خورده شدن دیالوگ‌ها و نرسیدن آنها به تماشاجیان یکی از اشکالات دیگری بود که دولت‌آبادی گوشزد کرد و تأکید داشت: «این مشکل منحصر به این نمایش نیست و در بسیاری از نمایش‌ها این نقص به وضوح دیده می‌شود و به قولی خوردن دیالوگو، در تئاتر امروز ما، اپیدمی است و علت آن نیز شاید به دلیل عدم تمرین بازیگران در زمینه صدا و آوا یا سولفژ است.» و بعد گفت: «اینکه آیدر تمرین‌ها روی صدا و سولفژ کار می‌شود یا نه را نمی‌دانم، بسا این حال



سینما

و شو اجرا کنند. آنها به خودشان فکر می‌کنند، اما ما نمی‌خواهیم خون‌نمایی کنیم، بلکه معتقدیم باید به کشور، فرهنگ

و سینما فکر کنیم.» رئیس سازمان سینمایی می‌گوید: «اسال فروش فیلم‌ها خوب بوده است و آن را هم به دلیل نشاط بعد از انتخابات می‌داند. سینمای ایران ۳۰ میلیارد فروش داشته است اما او می‌گوید سینما و فروش در شهرستان‌ها معنایی ندارد و باید برای این مشکل کاری کنند. او در این نشست گلایه خود از بودجه را هم عملی می‌کند و می‌گوید: «زمانی امید داشتیم امسال از نظر بودجه و اعتبارات وضعیت بهتری داشته باشیم، اما رقم بودجه تغییر نکرده و همان ۱۰۰ میلیارد مصوب امسال، برای سال آینده هم در نظر گرفته شده است.» او به دولت یازدهم اشاره کرده و گفته است: «مهم‌ترین دستاورد دولت آقای



ایران کار کنند و حالا این جو روانی برداشته شده است که ما هم تأثیر آن را در کار خود احساس می‌کنیم.» ایوبی می‌گوید در حال تدارک بخش بین‌الملل جشنواره فیلم فجر هستند تا در دایب‌هشت‌ماه آن را برگزار کنند. ایوبی با انتقاد از مدیریت فرهنگی کشور می‌گوید: «متأسفانه بخشی از مدیریت کشور توجه نمی‌کنند داشته‌ای به نام سینما مانند چاه نفت است. همچنان که در هنرهای تجسمی هم هنرمندان ما دستاوردهای مهمی در تمام رویدادهای مهم هنری به دست آورده‌اند. همان‌طور که هنرمندان بسیار زیادی در تئاتر داریم.» اما مشکل کمبود سالن باعث می‌شود تعداد فیلم‌های تولیدشده در ایران

فرهنگیگان



فرهیختگان | روزگاری جنگ‌های فرهنگی، هنری و ادبی نقش بسزایی در جریان‌سازی داشتند و این نشریات گاه نامه‌ای گرچه انتشارشان منظم و مرتب نبود، اما مجالسی بودند برای معرفی ایده‌ها و چهره‌ها و جریان‌های ناب و بکر. سال‌هاست جای چنین مجال‌هایی خالی بود و بار عمده آن بر عهده صفحه‌های روزنامه‌ها و نشریات هفتگی و غیر تخصصی ادبیات و فرهنگ گذاشته شده بود. حالا احمد غلامی که تجربه انتشار مجله «شباب» را در دهه ۶۰ داشته است و خود نیز نقش بسزایی در هدایت جریان فرهنگی و صفحات ادب و هنر روزنامه‌های داشته، به این نتیجه رسیده است که برای فعال کردن حلقه نقدی که مورد دلخواهش است، باید گاه‌نامه‌ای را راه‌اندازی کند تا مطالب تخصصی این حوزه را در آن منتشر کند و بتواند از این راه جریان‌سازی کند. به نظر می‌رسد با همین ایده است که شماره نخست «نگاه آدینه» (متن، نقد و گفتار) زیر نظر او در نشر نگاه منتشر شده است. احمد غلامی این گاه‌نامه را با همکاری شیمیا بهره‌مند و پویا رفویبی منتشر کرده است. شماره نخست «نگاه آدینه» در برگیرنده این مطالب است: سر مقاله: بزنگاه ادبیات، بورخس و مرض فرانسوی-بخش نقد و نظریه:مقابل کافکا، خندیدن با کافکا، دیوار چهارم ساسور، آمدیس کل در آتش نمی‌سوزد، اگر مصدق شکست نمی‌خورد (بازخوانی واقعه بیست و هشت مرداد با نگاهی به کتاب «کودتا» نوشته یروآند ابراهامیان)–اقتصاد سیاسی: تنش‌های اقتصادی بنیان‌کن (بررسی وضعیت اقتصادی ایران با محمد مالجو)– هنر: زیبایی‌شناسی فقدان (چرایی و چگونگی تئاتر خانه)– نمایش‌نامه: و آنک انسان (محمد رضایی‌راد)–داستان:فرصت یک‌ساعته و دو داستان دیگر (آر تورو اشنیتسلر، ترجمه علی اصغر حداد) و فراموشی (پیمان هوشمندزاده).

چهره



اورهان پاموک

روزنامه «توقیم» ترکیه مدعی شده اورهان پاموک و الیف شفق دو نویسنده ترکیه‌ای هستند که با شرکت در لابی بین‌المللی ادبیات که از سوی قدرت‌های غربی مدیریت می‌شود، به دولت کشور خودشان حمله و دشمنان شفق که اخیراً رمان «شاگرد معمار» را در انگلیس به چاپ رسانده، در واکنش به این جریان گفت: «هر وقت ما انتقادی می‌کنیم، هر وقت من مطالبی را در جهت انتقاد از دولت یا تاریخ ترکیه برای روزنامه‌ای می‌نویسم، این اتفاق رخ می‌دهد. اما این اولین‌بار است که از لابی بین‌المللی ادبیات می‌شنوم.» پاموک هم درباره کتاب جدیدش گفته است: «این رمان درباره ستمی است که زنان در ترکیه متحمل می‌شوند. اگر قرار باشد ترکیه را از بیرون مورد انتقاد قرار دهیم، این انتقاد به جایگاه زنان در جامعه ما وارد است.» اورهان پاموک به عنوان یکی از مطرح‌ترین نویسندگان ترکیه، خالق آثار ی چون «زندگی نو»، «موزه معصومیت»، «برف»، «کتاب سیاه»، «نام من سرخ» و آثار زندگی‌نامه‌ای «استانبول» است، او نوبل ادبیات را سال ۲۰۰۶ به خود اختصاص داده و آثارش تاکنون بیش از ۱۱ میلیون جلد در سرتاسر جهان فروش داشته است.»